

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مجموعه تقریبات و احتمالاتی که در باب حقیقت استصحاب و علی تقدیر این که آن معنا ثابت بشود اقامه دلیل را تا این جا در هشت وجه بیان کردیم، البته عرض کردیم آن قاعده الیقین لا یزول بالشک را بیشتر وجوهی که برای آن گفته شد بیشتر بود، حالا آن هایی که به درد استصحاب می خورد فعلا به هشت وجه و إلا آن بیشتر بود.

وجه نهم این که استصحاب را به بنای عقلا و سیره عملی عقلا حجت بدانیم و حقیقت آن را یک نوع ابداع نفس بدانیم یعنی حقیقت استصحاب در حقیقت یک نوع تصرفی است که به طور طبیعی انسان انجام می دهد.

البته این نحوه ابداعات را که ما اصطلاحا اصول عملی می گوئیم گاهی اوقات دارای یک ملاکات خودش هست مثل فرض کنید مثلا اصالة الطهارة را قرار می دهیم برای تسهیل و سهولت یا جهات دیگری که مدنظر هست یا اصالة الحل یا اصالة الاحتیاط، این ها جاهای هستند که عنوان خاصی ندارند مثلا اگر شیئی مشکوک الطهارة بود می گوئیم اصالة الطهارة اما در مرحله ابداع این طور نیست، گاهی اوقات ما ابداع می کنیم روی چیزی که خودش عنوان خاص دارد که عرض کردیم این منحصر به استصحاب می شود، چون در استصحاب از این ملاکاتی که در باب اصالة الطهارة و اصالة الحل هست مطرح نیست، چرا؟ چون در استصحاب حالت سابقه دیده می شود، خب حالت سابقه مختلف است، گاهی ملاکش ایجابی است، گاهی ملاکش تحریمی است، ملاکات مختلف، سابقا واجب بود حالا واجب است، سابقا حرام بود حالا حرام است لذا استصحاب در بین اصول یک ویژگی دارد که دارای ملاکی به آن معنا نیست در باب ابداع و جعل، این یک ویژگی خاص استصحاب است که یک حالت ملاک ندارد که مثل اصالة الطهارة ملاک باشد و سرش هم به این بر می گردد که استصحاب روی یک عنوان عام نمی رود مثل عنوان مشکوک، روی یک عنوان خاص مثلا حرمت بود، حرمت هست، وجوب بود وجوب هست، طاهر بود طاهر هست، نجس بود نجس هست، روی عنوان خاص می رود و این طور چیزی را

ما منحصر در استصحاب است، غیر از استصحاب نداریم، در اصول عملیه منحصر است که دارای یک عنوان عام نیست و لذا دارای ملاک خاصی هم نیست، نمی شود بگوییم مثلاً ملاکش تسهیل است یا ملاکش حفظ واقع است به قول بعضی ها، یا ملاکش کذاست، چرا؟ چون حالت سابقه را بعینها می بیند و آن حالت را می خواهد ادامه بدهد، این نکته اساسی استصحاب است و لذا هم کار استصحاب مشکل تر است این است چون بقیه اصول واضح، فرض کن اصالة الصحة این برای حفظ جامعه و وحدت جامعه خوب است، اصالة الصحة فی فعل النفس، قاعده تجاوز، قاعده فراغ یا مثلاً قاعده قرعه، حتی قاعده قرعه هم تا حدی مثلاً به عنوان این که چون ما داریم طلب حق می کنیم، طلب واقع، باز یک ملاکی برایش قابل تصور است، ولو در قاعده قرعه هم نتیجه اش مختلف است، یک نواخت نیست اما در استصحاب اصلاً این طور نیست، و لذا بعضی ها هم تصور کردند یک حالت غریزی برای انسان است، نه حالت غریزی هم نیست، ربطی به حالت غریزی ندارد اما این هست، این اجمالاً در بنای عقلاً در زندگی خارجیشان این حالت هست که اگر یک حالت سابقه ای را به یک نحوی احراز کردند که حالا بعد هم عرض می کنیم آن را ادامه می دهند، این ادامه دادن یعنی استمرارش حالت ابداع نفس است، حالت اعتبار است، یعنی حالت اصل عملی است نه قاعده، نه اماره، نه به خاطر ظن به واقع، اصلاً کاری به آن ظن به واقع ندارند و این حالت یک نوع حالت ابداعی است که نفس ابداع می کند طبق حالت سابقه و این یک امر متعارف عقلانی است ما می خواهیم این را بگوییم، دارای یک ملاک آن جوری هم که فرض کنید در باب امارات یا در باب حجج یا اصول عملیه هست دارای آن حالت هم نیست، این ویژگی خاصی است که در استصحاب وجود دارد.

آن وقت ما سابقاً شواهد هم اقامه کردیم که این حالت، حالت ادراکی نیست و لذا همان مثال معروفی که من عرض کردم، یک ساعت قبل از حرم آمدید در حرم باز بود، الان از شما سوال می کنید می گوئید بله در حرم باز بود من یک ساعت قبل، ببینید این یک حالت ابداعی است، خب شما یک ساعت قبل آمدید شاید هم بسته اند اما شما می گوئید در حرم باز است، یک ساعت قبل آمدم در حرم یعنی شما هنوز آن در را باز می بینید، آچون آن را باز می بینید می گوئید در باز است، حالا اگر یک کسی آمد گفت من الان آمدم در حرم بسته است شما خیلی راحت از آن حالت خودتان رفع ید می کنید، نمی گوئید حرف شما با حالت من معارض است،

خوب دقت بکنید! خیلی راحت رفع ید می کنید، یکی گفت من آمدم بسته بود، شما چکار می کنید؟ خب رفع ید می کنید، چون این حالت یک نوع حالت ابداعی بود اما اگر الان دو نفر آمدند، یکی گفت الان از حرم آمدم در باز بود، یکی گفت بسته بود، شما این جا چکار می کنید؟ تعارض می بینید، رفع ید نمی کنید به سادگی، این نکته فنیست این است، وقتی دو نفر خبر می دهند حالت ادراکی است، وقتی یکی خبر می دهد با استصحاب شما، استصحاب شما حالت ابداعی است، از این حالت ابداعی خیلی راحت رفع ید می کنید، نمی آید بگویند من یک ساعت قبل دیدم در باز بود پس الان باز است پس تو که می گویی من الان آمدم بسته است با هم تعارض دارند، تعارضی در بین نمی بینند، تعارضی نیست، این در ذهن خودش این حالت بود که در هنوز باز است، آمد گفت نه آقا الان من آمدم در بسته بود، این تعارضی نیست سرش این است و لذا این مرحوم شیخ هم دارد که امارات مقدم بر اصول اند، که ان شاء الله خواهد آمد. آن سرش در حقیقت این است که اصول حالات ابداعی هستند، وقتی حالات ابداعی شدند آمد برای شما واقع کشف شد دیگه از آن حالت ابداعی دست بر می دارد، این جا وجوب حالت ابداعی نیست، تعارض هم نمی بینیم، اما اگر دو تا حالت ادراکی باشد قطعاً شما تعارض می بینید، یکیش گفت در بسته است، یکیش گفت در باز است شما این جا حالت تعارض می بینید، این را بخواهیم تفسیر عقلانی بکنیم چیست؟ آیا حالت غریزی است؟ نه، یک حالت غیر طبیعی در انسان است یعنی یک حالتی در انسان است که طبق آن صورت سابقه را می بیند، عرض کردیم این را مرحوم آقا شیخ هادی اسمش را قاعده مقتضی و مانع گذاشته لکن قاعده مقتضی و مانع نیست، احتیاج نیست که قاعده مقتضی و مانع باشد، این طبیعت کار است و این دایره مدار صورت ذهنی است یعنی شما وقتی که از یک صورت ذهنی از حیات زید داشتید آن صورت ذهنی را ادامه بدهید لذا مثلاً می شود گفت توسعه الیقین بقائاً، استصحاب حقیقتش این است و این یک حالتی در عقل است و یک سیره عمومی است در عقلا، جاهایی که سیره عمومی در عقلا باشد شارع مقدس همچنین چیزی نگفته باشد امضا کردند، این امضا شده و لذا به ذهن این حقیر سراپا تقصیر نکته اساسی استصحاب همین است یعنی نکته اساسی استصحاب آن حالت سابق را، نه این که حالت، ادراکی را که شما کردید، عرض کردیم در اصول عملیه شما در ادراکاتان تصرف می کنید، و لذا قوام اصل عملی به این است که مفروض است شما به واقع نرسیدید، اصلاً این اصل عملی

همین طور است، اصلا اصل عملی قوام اولش به این است که شما به واقع نرسیدید، مثلا نمی دانید آیا این قطره خون در این ظرف افتاد یا در آن ظرف، نرسیدید، شما می آئید عقلتان ابداع می کند یعنی نفستان ابداع می کند، ابداعش این است که از هر دو اجتناب بکند، از هر دو اجتناب بکند، این ابداع نفس است، ادراک شما قطره خون در یک ظرف افتاد، آن ادراک شماست، ابداع شما از هر دو اجتناب بکن، این اسمش می شود اصل عملی، پس لذا قوام اصل عملی دائما به این است که شما واقع را، خوب دقت کردید؟ به خلاف امارات، امارات شما را به واقع می رساند، اصلا دقیق دو عالم است، قوام، اصلا معیار اصل عملی هر وقت شما می خواهید اصل عملی چون این فروع علم اجمالی در عروه جز فروع مهم است، من همیشه عرض کردم شما ببینید چی دارید و چی می خواهید؟ خیلی راحت این فروع علم اجمالی حل می شود، هر وقت شما گفتید آئی که ما داریم قطره ای به یکی از این، این را داریم، آئی که الان می خواهیم اثبات بکنیم از هر دو، از هر دو اجتناب بکنید، اگر اثبات کردیم از هر دو اجتناب بکن با اصول عملی که در عرف قوانین هست آن وقت این را می گویند وجوب احتیاط، اثبات هم نکردید براءت جارش بکن، مثلا حالا ممکن است که، البته آن اثبات کردن و نکردن هم خودش موردش می خواهد هم لسان دلیل می خواهد مثلا فرض کنید بعضی ها به این ذهن آمدند حتی تعرف الحرام منه بعینه، این که حرام بعینه یعنی علم اجمالی کافی نیست، و لذا اگر بدانند یکیش حرام است اصالة البرائة در هر دو جاری می کنند، عده ای گفتند نه اصالة البرائة در یکی جاری می کنیم، یکیش احتمالا همان حرام واقعی باشد، قول مشهور هم این است که از هر دو اجتناب باید کرد، اصالة البرائة جاری نمی شود پس اگر دو تا اناء بود یکیش توش قطره خون افتاد مجموعا سه قول است: هر دو را می توانید تناول بکنید، از هر دو باید اجتناب بکنید، از یکی اجتناب بکنید کافی است، این غیر از مسئله تنجیز علم اجمالی به قول آقایان و غیر از مسئله این که اصل عملی است که در این جا جاری می شود، لسان دلیل هم مهم است، فقط این طور نیست، مثلا حتی تعرف الحرام منه بعینه، از این بعضی ها استفاده کردند علم اجمالی کافی نیست، باید دقیقا، چون دقیقا که تشخیص نمی دهد پس حلال است، دقیقا که نمی تواند تشخیص بدهد این اناء نجس بوده یا آن پس می شود حلال، بعضی از آن، عرض کردیم در کتاب اربعین مرحوم مجلسی، حالا ایشان قائل هست یا نه، اواخر اربعین مجلسی که چاپ شده ایشان در ذیل این حدیث نوشته از این حدیث

.....

استفاده می شود علم تفصیلی باید باشد لذا علم اجمالی هم تجزیه ندارد حتی برای یک طرف لکن عده ای گفتند یک طرف را می شود انجام داد، جعل بدلی، یکیش هم بدل از آن معلومی که است، مشهور هم الان این است که از هر دو باید اجتناب کرد، نه این که از یکی، از هر دو باید اجتناب کرد، سه تا رای و سه تا احتمال در این مسئله وجود دارد پس معیار کلی این است بنابراین استصحاب نه جز امارات است، آقای خوئی قدس الله نفسه ایشان جز امارات می دانند و لکن اماراتی که جنبه حکایت ندارد، ان شاء الله خواهد آمد در بحث مثبتات، ایشان امارات را دو جور می دانند مثل خبر واحد که جنبه حکایت دارد، مثل خبر واحد جنبه حکایت دارد مثل استصحاب، اماره هست که انسان حالت سابق را می بیند لکن جنبه حکایت ندارد لذا مثبتات مثل خبر واحد را حجت می دانند، مثل استصحاب را حجت نمی دانند، ان شاء الله تفسیرش خواهد آمد.

عرض خواهیم کرد که این مطلب هم قابل قبول نیست، مطلب ایشان که جز امارات باشد، سرّ فینش این است که ما در باب اصول عملی خوب دقت بکنید چون جنبه ابداع است عادات ابداع ما به لحاظ عمل است، عادات، و لذا ما نمی آئیم بگوییم هر دو اناء نجس است، هر دو اناء متنجس است، هر دو آب ملاقی با خون است، خوب دقت بکنید! می گوییم اجتناب بکن، یک دفعه می گوییم هر دو اناء ملاقی با خون اند، این نتیجه اش چیست؟ اگر دست شما با یک اناء برخورد کرد نجس می شود، خب می دانید فتوای مشهور بین اصحاب ملاقی احد اطراف نجس نمی شود، آن ملاقی احد الاطراف، آن نجس نمی شود، البته آقایان بحث کردند که چرا؟ نکته فنی؟ عده ای هم گفتند نجس می شود، عده ای هم بحث کردند که چرا نجس نمی شود؟ ما توضیحات را روی مبنای خودمان عرض کردیم، دو طرف نجس هستند ابداعا، یکیشان نجس هست ادراکا، وقتی می دانید شما یک قطره خون در یکی از این دو اناء افتاد یکیش نجس است ادراکا چون شما دیدید، دو طرف نجس است ابداعا یعنی نفس شما می گوید اجتناب بکن، عده ای از آقایان گفتند این جا نجس نیست، وجوب اجتناب است، وجوب اجتناب ملاقی چیزی که یجب الاجتناب نجس نمی شود، بعضی از این راه وارد شده، حرف بدی نیست اجمالا، حالا ما راه دیگری وارد شدیم، ما با آقایان این بحث را مطرح کردیم که اصولا شما دو طرف را می گوید اجتناب بکن این نجس است، این دو تا نجس ابداعی اند، آن وقت آن دلیلی که می گوید ملاقی نجس نجس است مرادش نجس واقعی است

.....

نه نجس ابداعی، آن دلیلی که می گوید ملاقی نجس یعنی آنی که نجس واقعی است ملاقی نجس واقعی، نجس می شود، نه ملاقی نجس ابداعی، نجس ابداعی را شما در ذهنتان درست کردید، در واقع وجود ندارد، راهی را که بنده برای این مطلب رفتیم این است، آقایان از راه دیگه رفتند، گفتیم بابا دو طرف نجس ابداعی هستند، چون نجس ابداعی هستند ملاقی با نجس ابداعی متنجس نمی شود، خوب دقت بکنید! این راهی که ما رفتیم، بله اگر دست شما با هر دو انا ملاقات کرد نجس است چون اگر با هر دو ملاقات کرد آن نجس ادراکی است، هر دو انا نجس ادراکی است، یک انا نجس ابداعی است، ملاقی با نجس ابداعی نجس نمی شود، ملاقی با نجس ادراکی نجس می شود چون شما می دانید یکیش که افتاده، اگر دستتون به هر دو خورد این می شود ملاقی با نجس ادراکی، به یکیش خورد می شود نجس ابداعی، ملاقی با نجس ابداعی نجس نمی شود، با ادراکی، این بحث را ما در آن جا عرض کردیم و در آن جا این توضیح را دادیم که وقتی شما ابداع می کنید گاهی ابداعتان در همین حد است یعنی ابداعتان در حکم است، اجتناب بکن، گاهی شما در ابداع جلو می روید، در ابداعتان جلو می روید یعنی می گوید سابقا دیدی زید زنده است الان ببین که، ببین ببین و لذا در آقایان اصول محرز گذاشتند یا اصول تنزیلی، فرق بین اصول محرز با اصول غیر محرز این است اگر در حکم تصرف کرد یعنی به مقدار ابداعش، به مقدار حکم بود می شود اصل غیر محرز، اگر مقدار تصرفش ابداعش در موضوع بود می شود اصل محرز، در استصحاب اصل محرز است، چرا اصل محرز است؟ چون می گوید سابقا دیدی زید زنده است الان ببین که، ببین ببین و لذا در استصحاب تصرفش در رویت شماس، اگر تصرف در رویت کرد این منشا این تصور شده که آقای خوئی فرمودند این اماره است چون شان اماره رویت است دیگه، لکن توجه نفرمودند این و لذا هم گیر کردند، می گویند شانش اماره است اما حکایت ندارد، ایشان تعبیرشان این است، این ابداع، این واقعا یک ادراک اصولی است، ممکن است شما یک تفسیر دیگری پیدا بکنید، تفسیر ما این است که درست است رویت است لکن رویت ابداعی است، ایشان رویت را دیدند گفتند این رویت جنبه حکایت ندارد، خوب دقت فرمودید ؟ و لذا مثبتاتش، این اماره ای است که مثبتاتش حجت چون جنبه حکایت ندارد پس در حقیقت یک ادراک واحدی را ما با ایشان داریم، بحثمان سر تفسیر قانونی است، ما هم حق را به ایشان می دهیم، ایشان در استصحاب می گوید رویت، ما هم رویت، ایشان می

گوید این رویت جنبه حکایت ندارد، ما آمدم سرش این نیست که جنبه حکایت، چون رویت ابداعی است، چون رویت تنزیلی است، خود رویت تنزیلی است مثل قاعده تجاوز اختصاص به استصحاب ندارد، من قاعده کلی را عرض کردم ما اصول محرز و تنزیلی در موضوعات زیاد داریم، یکی قاعده سوق مسلم، قاعده سوق مسلم مفادش این نیست که این گوشت را بخور، مفادش این است که این گوشت مذکی است، اگر گفت گوشت را بخور می شود اصل غیر محرز، اگر گفت میته نیست مذکی است می شود اصل محرز، این فرق بین اصل محرز و غیر محرز است، اگر آمد گفت گوشت را بخور این می شود اصل غیر محرز یعنی فقط عمل، اگر آمد گفت این مذکی است این که از دست مومن، آثار تذکیه هم بار می شود، کل آثار تذکیه هم بار می شود، اگر قاعده سوق مفادش این بود که این مذکی است می شود اصل محرز، لذا ما خیلی راحت اصول محرز و غیر محرز را روشن کردیم، هر چی بیاید تصرف در موضوع بکند می شود اصل محرز، فقط تصرفش در ناحیه حکم باشد می شود غیر محرز

پرسش: بالاخره اصل محرز باشد اماره می شود یا نه؟

آیت الله مددی: نمی شود چون ابداع کرده، ابداعا گفت این مذکی است، این اشتباه در این جا پیش آمد خیال می کرد این اماره می شود.

در باب ان شا الله خواهد آمد در قاعده تجاوز بعد از این که می گوید من در حال سجده شک کردم رکوع را انجام دادم یا نه، امام می فرماید بلی قد رکعت، تا آمد فرمود بلی قد رکعت یعنی اصل محرز، اگر گفت شک کردم امض فی صلوتک، یعنی اصل غیر محرز، این ضوابطش را ما برای اولین بار خیلی راحت بیان کردیم، معیار اصل محرز و غیر محرز، وقتی آمد گفت بلی قد رکعت، البته ببینید دقت بکنید نگویید امام نستجیر بالله، خب این شائبه‌ی کذب دارد چون می گوید من شک دارم رکوع، چطور امام می فرماید بلی قد رکعت؟ این بلی قد رکعت ابداعی است نه ادراکی، اگر ادراکی باشد کذب است چون شک دارد که رکوع کرده یا نه اما اگر ابداعی باشد آن ابداع کرده، دیگه کذب توش نمی آید. جنبه کذب ندارد، چون در باب اصول اصلا فرض اول این است که واقع برای شما مکشوف نیست، این زیر بنا است، این پله اول اصول است، پله اول اصول این که شما واقع ندارید، روی این پله

.....

شروع می کند، اصلاً پله اولش این است، شما واقع ندارید، حالا که واقع ندارید می آید ابداع می کند، جعل می کند، به خلاف امارات، امارات می گوید شما واقع دارید، اصلاً فرق اساسی اصول با، روشن شد؟ اصلاً و لذا این که مرحوم شیخ هم می گوید اصول دو رکن متاخر از امارات مرادش این است و این مطلب راست هم هست، انصافاً شاید به این تعبیر من در کتب اصولی ندیده باید، ما خیلی راحت این مطالب را روشن کردیم، اصول زیر بنایش این است، شما به واقع نرسیدید، اگر شما به واقع رسیدید دیگه جای اصل نیست، دیروز توضیح دادم اصالة البرائة را توضیح دادیم اگر شما واقع را و بنا را فهمیدید این دیگه جای اصل نیست پس زیر بنای اصول این است که شما به واقع نرسیدید، حالا که به واقع نرسیدید می آید جعل می کند، ابداع می کند یا ترخیصاً یا الزاماً، این معنای اصل است، آن وقت در وقتی که شما به واقع نرسیدید گاهی می آید یک کاری می کند واقع را برایتان ابداع می کند، اگر واقع را ابداع کرد می شود اصل محرز، بلی قد رکعت، اگر واقع را برایتان ابداع نکرد فامض فی صلوتک یا مثلاً کُل، بخورش، اشکال ندارد، این بخور فقط اصل غیر محرز است، پس بنابراین آن وقت محرز بودن و نکات محرز بودن فرق می کند، در باب استصحاب نکته محرز بودنش تنزیل رویت است، آن رویت و آن حالتی را که شما به شیء داشتید این را تنزیلاً ادامه می دهد پس این که ایشان فرمودند اماره است چون رویت در آن هست، راست است، شما دیدید زید دیروز زنده است، ببینید شما وجدانا زید دیروز زنده بود آن صورت در ذهن شما هست، این رویت هست لکن این رویت، رویت ابداعی است نه رویت ادراکی، آقای خوئی فرمودند اماره است لکن جنبه حکایت ندارد. خوب دقت بکنید، دو تا مطلب به همدیگه، شما ممکن است فکر بکنید به مطلب سومی برسید، راه چهارمی برسید، آنی را که ما به ذهنمان می آید یک تحلیل واحد است، به اصطلاح برای کل اصول محرز دادیم که فقط تفسیر نقطه ای کردیم و سرش را گفتیم چون این اصول نکته می خواهد یعنی باید یک جهتی را در نظر بگیرد و ابداع بکند مثلاً در باب تذکیر این می آید نگاه می کند قصاب مسلمان است، دقت بکنید، گوشت از دست مسلمان، این زاویه را نگاه می کند می گوید مذکی است، می گوید از مسلمان، این زاویه را نگاه می کند، در باب قاعده تجاوز شما این جوری حساب می کنید من وارد نماز شدم، حمد و قل هو الله را خواندم، نمازم ترتیب دارد، حساب کتاب دارد، حمد است و بعد رکوع است و بعد سجود، سجود هم الان هستم، دقت بکنید

این مجموعه لذا همیشه در باب اصول اول مجموعه داده های ذهنیتان را حساب بکنید، مجموعه اش این است، من در نماز نماز ترتیب دارد، حمد و قل هو الله را انجام دادم الان هم در سجده هستم، خب شک کجاست؟ آنی که بهش نرسیدیم، رکوع انجام شده یا نه؟ رکوع هم جاش وسط است، شک این جاست دیگه، این می آید می گوید این نماز چون هیئت دارد، ترتیب دارد، قبلش را احراز کردی بعدش هم، درست است؟ بعدش هم که الان توش هستی، پس این وسط هم انجام دادی، بلی قد رکعت پس تنزیل به این لحاظ است یعنی می آید آن حالت شما را می بیند طبق این حالت شما می آید می گوید بلی قد رکعت، این رکعت اش اصل محرز است، قاعده تجاوز اصل محرز است، رکعت اش ابداعی است، ادراکی نیست که بگوییم من شک دارم، چطور امام می فرماید بلی قد رکعت؟ این ابداع کرده، منشا ابداع چی بوده؟ یک عملی که دارای یک هیئت معین، قبلش هم انجام دادی، بعدش هم انجام دادی، می دانی که در حال سجده شکر هم نبود، الان در حال سجده شکر نیستی، در حال سجده نمازی، قبلی هایش را هم انجام دادی قبل الركوع، بعد الركوع را هم انجام دادی، ببینید از مجموع این ها ایجاد می کند یک حالتی را، ببینید فرض اول شما شک در رکوع دارید یعنی شک در واقع دارید، پله اول را احراز می کنید، این می آید با مجموعه قرائن می گوید این را بنا بگذار که انجام دادی بلی قد رکعت، این اسمش چی می شود؟ اصل محرز، چرا اسمش اصل می شود؟ چون شما شک دارید در واقع، به واقع نرسیدید، می آید ابداع می کند، ابداع که کرد می شود اصل عملی. روشن شد این قضایا که هست و چند بار ما در این بحث ها عرض کردیم ما اصول محرز در شبهات موضوعیه زیاد داریم، خود قاعده قرعه اصل محرز است، قاعده تجاوز اصل محرز است، قاعده فراغ اصل محرز است، قاعده سوق مسلم اصل محرز است، ید اگر اماره نباشد و اصل عملی باشد اصل محرز است، اما در شبهات حکمیه اصل محرز آنی که الان ارزش در فقه دارد فقط یکی داریم و آن استصحاب است، اگر استصحاب در شبهات حکمیه کلیه جاری شد مثل همین مثال هایی که تا حالا زدیم این اصل محرز است، بقیه اصولی که در شبهات حکمیه است همه شان غیر محرز اند مثل اصالة البرائة، اصالة التخییر اگر قائل باشیم، اصالة الاحتیاط، تمام اصل غیر محرزند چون آن ها مفادشان تصرف در موضوع نیست، مفادشان تصرف در حکم است، این کار را انجام دادی، تمام آن ها، این قاعده کلی چون ما در مباحثمان غیر از حالا بحث های کلی یک نکات

و ظرائفی را هم بگوییم که خیلی مهم اند، تمام اصولی که در شبهات حکمیه جاری می شود اصل غیر محرز، به استثنای اصالة الطهارة چون آن هم احتمال دارد محرز باشد و به استثنای قیاس روی مبنای ما که آن را اصل محرز می دانیم، مبنای مشهور اماره غیر صریح حجت می دانند، غیر از آن دو تا، حالا آن دو تا به کنار باشد چون اصالة الطهارة را هم اگر قبول بکنیم خیلی محدود است، جریانش محدود است، تازه حالا معلوم هم نیست اصل محرز و هم اثباتش و هم آثارش کلاً اشکال دارد، قیاس هم که باطل است پس آنی که ما الان در شبهات حکمیه داریم یکی است و آن استصحاب است.

سرّ استصحاب هم چرا اصل محرز است؟ چون تصرف در رویت شما کرده، تنزیلش و تصرفش در رویت شماست، قاعده تجاوز چرا اصل محرز است؟ تصرف در آن جهت کرده، قاعده سوق مسلم چرا؟ قاعده ید چرا؟ قاعده ید چی می گوید؟ می خواهم برایتان تفهیم بکنم، قاعده ید این است که من چند روز می آیم این عبا را پوشیدم، ببینید ادراک شما این است، من در عبا تصرف می کنم، درست؟ شما چی می خواهید اثبات بکنید؟ من مالک عبا، پس داده ذهنی شما تصرف ایشان در عبا، اثبات چی می خواهید بکنید؟ مالک عبا، چون نمی دانید، اگر قاعده ید آمد گفت این مالک است، خوب دقت بکنید! از آن معلوم شما رسید به این مطلب که شما آثار ملک بار بکنید، ارث و خرید و فروش، آثار ملک، این می شود اصل محرز، قاعده ید می شود جز اصول محرز لکن در شبهات موضوعیه، پس قاعده کلی را یاد گرفتید در باب اصول عملیه داده های ذهنی حساب می شود، آنی که مطلوب شماست حساب می شود، خوب دقت بکنید، رابطه بین مطلوب با داده های ذهنیتان حساب می شود، می شود به آن نتیجه رسید یا نه؟ دقت کردید؟ این نکته مهم است، اگر شما آمدید گفتید که و لذا این ها بحثشان این است چون شما روی داده ذهنی تصرف می کنید این تصرف محدود است، غیر از این است که شما روی واقع تصرف می کنید مثلاً فرض کنید شما می بینید این آقا در عبا تصرف می کند، شما از این داده های ذهنیتان چی در می آورید؟ ایشان مالک است، آیا در می آورید که ایشان خریده؟ در نمی آورید، شاید به ایشان از پدرش ارث رسیده، شاید کسی بهش هدیه داده، ببینید این نکته مهم این است بین داده های ذهنیتان با آنی که به عنوان اصل می خواهید باید رابطه برقرار بشود، روشن شد؟ شما می آئید این آقا ده روز است که این عبا را می پوشد، خیلی خب می گوید مالک، ببینید می

گویند مالک است، مالکیت با این داده های ذهنی می خورد، حالا مثلاً تصرف غاصبانه باشد ممکن است تصرف غاصبانه باشد، غصب کرده باشد، دزدی کرده باشد، لکن چون طولانی پوشیده و رفت و آمد، مردم دیدند اگر غصب بود عادتاً یک کسی سر و صدا می کرد، دزدی بود به دادگاهی می رفت، این ها نشد شما آمدید از این عنوان ملک در آوردید، آیا شما می توانید بگویید این چون ده روزه در عبا تصرف کرده پس این را خریده، ابداع بکند این را خریده، این دلیل خاص می خواهد، این نکته خاص می خواهد، ابداع بکنید به ارث بهش رسیده، ابداع بکنید به هبه بهش رسیده، شما آن ها را نمی توانید ابداع بکنید نه ارث را ابداع می کنید نه هبه را ابداع می کنید نه بیع و شراء را ابداع می کنید، چي را ابداع می کنید؟ ملک، و لذا این نکته را خوب دقت بکنید در اصول عملیه این فروعی که در علم اجمالی دارد آن نکته فنیست این است، من نکته فنی بحث را که لمّ اجتهاد است خدمتتان عرض کردم:

یک: داده های ذهنیتان را حساب بکنید. دو: واقع مجهول است، سه: مطلوب را حساب بکنید، چهار: نکته بین مطلوب و این داده های ذهنی، مثلاً اگر دیدید زید را پارسال دیدید می گویند امسال هم به نظر ما زنده است، این یک مطلب، این رابطه بینشان هست، بگویید پارسال دیدم امسال ازدواج کرده، دیدن پارسال با ازدواج امسال رابطه ندارد، خوب دقت بکنید! پارسال زنده بود مثلاً بیست ساله بود، امسال شده ۲۱ ساله، ریش دارد مثلاً، پارسال دیدم امسال ریش دارد، ببینید این نکته اش چیست می گویند اصل مثبت حجت نیست، آن نکته اصل مثبت این است، همین که الان برایتان عرض کردم، یک رابطه ای بین داده ها و آن صورتی که می خواهید ابداع بکنید وجود داشته باشد، رابطه بین دیدن پارسال با بقای امسال وجود دارد، رابطه بین دیدن پارسال، امسال ازدواج شده، رابطه ای وجود ندارد، این اگر بخواهد تصرف بکند قطعاً یک تصرف ابداعی قانونی است و إلا رابطه ای وجود ندارد، فی نفسه رابطه ای نیست حتی روی مرحله ابداع ما رابطه ای وجود ندارد

پس بنابراین تا این جا مطلب باذن الله تعالی روشن شد که به ذهن ما می آید استصحاب با این تصویری که الان کردیم حقیقتش یک نوع اصل احراز است، اصل محرز است و نکات فنیست هم ان شا الله روشن شد و این عقلانیت دارد، فقط فرقیست که هست این است که این که عقلاً در تمام موارد بگویند حتی در شک در مقتضی انصافاً واضح نیست، یعنی اگر جایی بنا شد ما بخواهیم بقای آن را

.....

بینیم و خودش فی نفسه شک در مقتضی بقا دارد، معلوم نیست استصحاب را جاری بداند، روشن نیست، در جاهایی که مبنای ما سیره عقلاست این قاعده کلی که باید پیش عقلا واضح باشد، حالا چون ما در این مرحله متأسفانه آمارگیری نداریم، حالا غربی ها آمارگیری زود می کنند، اگر در مثلاً آمارگیری کردیم شصت درصد و پنجاه درصد و ۶۵ درصد این روشن نیست، این سیره را روشن نمی کند، خود سیره ابهام دارد، ممکن است بگوییم شصت درصد است الان خب عده ای از اصولیین قائل هستند منتهی به تعبد قائلند که شک در مقتضی هم استصحاب جاری می شود، انصافاً نمی شود این را یک سیره عقلائی گفت یعنی فرقی این است که اگر یک چراغی روشن بود، می دانم تا ده ساعت روشن است، سه ساعت گذشت باد خاموشش کرد یا نه، می توانیم بگوییم چون قبلاً روشن بوده قابلیت ده ساعت هم دارد هنوز هم ما آن را روشن می بینیم اما اگر نفتی که در آن بود شبیه داریم که مال سه ساعت بود یا مال پنج ساعت بود، الان هم پنج ساعت گذشته یا چهار ساعت گذشته، ما باز هم استصحاب بکنیم این روشن نیست، لا اقل ابهام پیش عقلا دارد.

پرسش: چه اشکال دارد که ما استصحاب را کلاً مقول به تشکیک بدانیم یعنی مثلاً می گوییم حالت های این شکلی شک در مقتضی را می بینیم حالتش اصل غیر محرز است و از آن ور هم.

آیت الله مددی: ببینید وقتی شما یک چیزی می گوئید اصل غیرمحرز چون قاعده اش روشن شد چون اصل ابداع می خواهد، ابداع یعنی حکم می خواهد، یا باید عقلائی باشد یا عقلی باشد یا شرعی باشد، باید نکته ای داشته باشد، حالات شخصی ما ارزش ندارد این نکته را خوب دقت بکنید، ممکن است برای من این حالت پیدا بشود، حالات شخصی در این جا ارزش ندارد چون این نکته اش باید برود در تفاهم عقلائی، سیره عقلائی، این تشکیک بودن قبول است یعنی در مواردی استصحاب واضح نیست لذا می گوییم استصحاب جاری نمی شود.

پرسش: از آن ورش هم هست، کدام استصحاب؟

آیت الله مددی: استصحاب یکی بیشتر نیست. اصل محرز بودن ممکن است، مثبت می خواهد، کی این را قبول کرده؟ شما می گوئید به لحاظ عمل نه به لحاظ رویت، تنزیل در رویت نشود، فقط بیاید اعتبار بکند جری عملی، خب این را کی اعتبار کرده؟ من خودم شخصا ارزش ندارم، یا باید عقل، ما اصلا عقل عملی را در این جهت قاصر می دانیم، اصلا عقل عملی در استصحاب وارد نمی شود. یا به جهت همین سیره عقلانی، به سیره ای که متعارف مردم است، عقلا هم در این جا نه این که همه مثل شیخ الرئیس ابن سینا باشند یا مثلاً فلاسفه باشند به قول آن آقا که گفت در مدینه فاضله حاکمش فیلسوف باشد، نه همین متعارف مردم، فقط افراد سفیه و نادان و مجنون را خارج بکنیم، متعارف مردم، بقال، همین که شما در خیابان ها می بینید متعارف مردم، مراد ما از مردم، این که شما بگوئید مردم می آیند در این درجه که ضعیف می شود فقط می گویند جری عملی، خب دلیل می خواهد، شارع گفته باشد آن هم دلیل می خواهد.

پرسش: بحث عمل پیش می آید؟ شما در مقام عمل مجبورید

آیت الله مددی: خب در مقام عمل نیست، از کجا گفتید مقام عمل هست؟

پرسش: شما نمی توانید خلافش را اثبات بکنید که

آیت الله مددی: نتوانیم، خودش ثابت نشد

پرسش: در مقام عملیم چون می خواهد حکم صادر بکند

آیت الله مددی: باید یک نکته ای بیاید، یا باید یک جنبه ادراک واقع باشد یا ابداع باشد، غیر از این دو تا نمی شود، ممکن است عمل به این معنا که من عمل بکنم، ممکن است من این را قبول دارم، اما این عمومیت ندارد.

بنابراین فرق اساسی این مبنا، آقایان ما چون تعبد به اخبار گرفتند استصحاب را مطلقاً حجت کردند مگر جهت تعارض و این جور حرف ها، ما چون استصحاب را از راه اخبار حجت نگرفتیم معتقدیم باید ببینیم همان دایره مدار سیره عقلا و باید سیره واضح هم باشد لذا خواهی نخواهی در نتیجه خیلی از این فروعی که خواهد آمد و تنبیهات، ان شا الله خواهید دید مبنای ما کاملاً با این ها اختلاف

پیدا می شود، این عرض عریضی که این ها برای استصحاب تصور کردند به لحاظ ما، به ذهن ما می آید که درست نباشد که حالا بعد از آن شا الله توضیحاتش را عرض می کنیم یعنی خلال تنبیہات عرض می کنیم.

مسئله دیگر غیر از شک در مقتضی در شبهات حکمیه است یعنی آن چه که به قانونگذار و تشریع بر می گردد. در آن ها هم استصحاب به نظر ما حجت نیست، تاریخش را گفتیم چون سیره عقلائی به نظر ما در مسائلی که مربوط به قانونگذاری است روی استصحاب حساب نمی کند، قانونگذار قبلاً این قانون را گذاشته حالا هم بگوییم آن هست این روش حساب نمی کند، البته سابقاً توضیح داده شد، حالا روی مبنای خودمان چون ما عرض کردیم بهترین راه به ذهن ما این است که بیاییم اصول این کار را بکنیم حکم شرعی و قانون را در هفت محور بررسی بکنیم، این طرح ما بود، اولش ملاکات حکم بود که سه تا بود، یعنی مبادی حکم بود که سه تا بود، ملاکات بود، بعد حب و بغض بود بعد اراده و کراهت، بعد خود تشریع بود، این چهار تا، بعد رسانه ای کردن بود یا ارسال رسل و انزال کتب بود که این پنجم می شود، اصطلاحاً اسمش را مرحله فعلیت، فعلیت حکم یعنی با ارسال رسل، مرحله ششم محور ششم وصول این حکم به مکلف بود که اصطلاحاً اسمش را تنجز گذاشتیم، محور هفتم هم امتثال بود که یا انجام می دهد یا نمی دهد، هفت محور قانون را و حکم شرعی را برای، به ذهن ما می آید که اصول بهترین راهش این است، حالا طبق این تصویری که ما الان کردیم بیاییم ببینیم آیا استصحاب وقتی در شبهات حکمیه می گوییم در این هفت محور حساب بکنیم.

محور اولش ملاکات است که جز مبادی حکم است، خوب خواندیم، عبارت مرحوم نائینی را هم خواندیم، ملاکات عبارت اند از امور واقعی نفس امری، این ها امور واقعی هستند، فرض کنید مثلاً سیگار مضر است فلان چیز مفید است، فلان چیز آثار کذا دارد، فلان چیز جامعه را به هم می زند، یا فلان چیز برای جامعه مفید است، این ملاکات به تعبیر مرحوم نائینی امور واقعی هستند، اگر امور واقعی هستند می شود استصحاب ملاکات کرد مثلاً بگوییم این حکم قبلاً بوده چون دارای این ملاک بوده، این ملاک امر واقعی است دیگر، بگوییم حالا آن ملاک واقعی است، یعنی شک کردیم بگوییم همان امر واقعی هنوز باقی است، ملاکش باقی است، این خلاصه این تصرف که ما بخواهیم از راه ملاکات استصحاب حکم را بکنیم، البته این مطلب اشکالات فراوانی دارد نه یکی، اولاً به طور کلی

از ملاک به حکم رسیدن مشکل دارد یعنی ما بر فرض هم احراز ملاک بکنیم نمی دانیم آیا استفاده وجوب بکنیم یا مثلاً استقبال، مثلاً لو لا أن أشق علی امتی لا مرتهم بالسواک، خب این خیلی واضح است که سواک یک ملاک دارد، به خاطر مشقت من برداشتم و إلا ملاک دارد، خب این ملاکش تا چه حد است؟ وجوب سواک است یا استحباب سواک است، آن که اشکال کلی دارد آن جاهایی که ملاک احراز کرده، جایی که ملاک را هم احراز کردیم مشکل دارد چه رسد به این جا که هنوز ملاک را احراز نکردیم یعنی مشکل کار این است ممکن است یک شیء ملاک وجود داشته باشد در مرحله بقا شک بکنیم ملاکش استحباب است، ممکن است دیگر، بالاخره ملاک ملاک است دیگر، دست ما نیست که، به قول شما امر واقعی است، امر واقعی ما یک مشکل و لذا ما عرض کردیم این سه تا، این هم جز فوایدی بود که ما در بحث هایمان عرض کردیم، این سه تا، این سه نکته که ملاکات باشد و حب و بغض باشد و اراده و کراهت باشد از این ها به تشریع رسیدن مشکل دارد، خوب دقت بکنید، از مبادی حکم به حکم رسیدن مثلاً إن الله یحب التوابین و یحب المتطهرین، از این استفاده بکنیم مثلاً آسفالت کردن خیابان مستحب است یا واجب است، یحب المتطهرین، خب وقتی خیابان آسفالت است پاک می شود دیگر، رفت و آمد راحت می شود، آیا می شود از؟ چون من یک مشکل دیگر هم من عرض کردم ما در قرآن کریم و در لسان روایات در عده ای از موارد هم ملاکات آمده مثل الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض، خب این ملاک است دیگر، هم ملاک آمده هم حب و بغض آمده، یرید الله بکم الیسر، هم اراده و کراهت آمده، آن نکته فنی ای که ما سابقاً عرض کردیم از این سه تا چچور به تشریع برسیم؟ از این سه تا، از ملاکات، حب و بغض و اراده و کراهت، انصافاً صعوبت دارد یعنی انصافاً فهم تشریع از این ها، مبادی تشریع هستند اما از این ها بخواهیم به تشریع برسیم صعوبت دارد.